



تبعیض نسبت به زن

و

آثار اجتماعی آن

نوشته :

دکتر پرویز صانعی
استاد دانشگاه ملی ایران

شماره ۷

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تبعیض نسبت به زن و آثار اجتماعی آن

نوشته :

دکتر پرویز صانعی
استاد دانشگاه ملی ایران

پیشکش پہ تہرستان
www.tabarestan.info

سال ۱۹۷۵ از طرف سازمان ملل متحد « سال بین‌المللی زن » نام گرفته است و هدف از این نام‌گذاری آن است که تمام کشورها برای شناساندن ارزش و اهمیت نقش خانوادگی و اجتماعی زنان در پیشبرد هدفهای اقتصادی و اجتماعی کوشش همه‌جانبه‌ای را آغاز کنند و بمدت یکسال توجه افکار جهانیان را به این حقیقت معطوف دارند که پیشرفت هر جامعه‌ای با مشارکت زنان در زندگی اقتصادی و اجتماعی ملازمه دارد.

سازمان زنان در جهت هدفهای خود و « سال بین‌المللی زن » اقدام به بررسی اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن کرد، زیرا اعتقاد دارد که اعلامیه جهانی رفع تبعیض می‌تواند راهنمای مطلوبی برای رسیدن به هدفها و آرمانهای انسانی سازمان ملل متحد و جامعه زنان ایران باشد.

هر يك از مواد اعلامیه بطور جداگانه تحلیل و بررسی گردیده و با قوانین ایران مقایسه شده است.

سازمان زنان امیدوار است این کوشش مختصر روشنگر افکار عمومی و مورد توجه مسئولین امور در برنامه‌ریزی مملکتی قرار گیرد، و در رفع موارد تبعیض اقدامات مقتضی بعمل آید. تا زنان از قید و بند های قانونی بی‌ثمر و عرف و عادت های باز دارنده رهائی یابند و استعدادهای بالقوه زن ایرانی شکوفا گردد.

مهناز الهی

دبیرکل سازمان زنان ایران

پیشکش پہ تہرستان
www.tabarestan.info

در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مختلف سازمان ملل متحد و سایر مؤسسات ملی و بین‌المللی رفع تبعیض از زن بعنوان یکی از هدفهای اولیه و عالی کشورهای جهان پیش‌بینی شده است. منجمله «اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن» که به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده تدابیری را جهت رفع تبعیض‌های موجود از زنان پیشنهاد میکند. ماده اول این اعلامیه چنین مقرر میدارد:

«تبعیضاتی که متکی به جنسیت باشد و بالتبینه مانع برقراری حقوق مساوی برای زنان و مردان گردد و یا این تساوی را محدود نماید امری است غیر عادلانه و تجاوزی است که به حریم شأن و مقام انسانیت وارد میشود.» ماده دوم اعلامیه بمنظور پیدا کردن راه‌های عملی برای رفع تبعیض چنین پیش‌بینی میکند:

«کلیه تدابیر و اقدامات لازم بایستی برای امحای عرف و عادات و مقررات و اعمالی که نسبت به زنان جنبه تبعیض دارد و همچنین در زمینه برقراری حمایت قانونی بحد کافی بمنظور اعطای حقوق مساوی به مردان و زنان بالاخص در موارد زیرین صورت گیرد:

الف - اصل تساوی حقوق بایستی در قانون اساسی و یا قوانین معادل هر يك از ممالك پیش‌بینی شود.

ب - کلیه مصوبات سازمان ملل متحد و سازمانهای وابسته در زمینه

رفع تبعیض علیه زنان باید تجدید و به محض اینکه عملی تشخیص داده شود بطور کامل به مرحله اجرا درآید .

و بالاخره ماده سوم اعلامیه چنین مقرر میدارد :

« کلیه اقدامات و تدابیر لازم جهت پرورش افکار همگانی و سوق دادن آمال ملی در طریق ریشه کن کردن تبعیضات و امحاء عرف و عادات و کلیه رسوم که موجب تحقیر زن میشود بایستی اتخاذ گردد »

مطلب ، همانگونه که سازمان ملل هم بدان توجه کرده ، آن است که تبعیضهایی که علیه زنان صورت میگیرد در عرف و عادات و رفتارهای اجتماعی ملت های مختلف ، منجمله کشور خود ما رسوخ کرده و در حقیقت شکل و ماهیتی ناخود آگاه یافته است . بعبارت دیگر ارزش های فرهنگی و تاریخی جامعه ما که محصول تجربیات مردم این کشور در طی قرنهای تاریخ متمادی نوشته آنهاست بشکلی در ذهن يك يك ما تأثیر میگذارد که بسیاری از تبعیض ها و تفاوتها را کاملاً طبیعی و ذاتی وجود بشر می شناسیم و نسبت به رفع آنها هیچگونه اقدامی مبذول نمیداریم . اعلامیه جهانی رفع تبعیض که در قوانین داخلی کشور ما نیز انعکاس یافته آرمانهایی انسانی و برجسته را مطرح میکند که متأسفانه هنوز فقط در سطح فکر آگاه عده معدودی از مردم جامعه حیات ضعیفی پیدا کرده واکنش های کوچک و مختصری را باعث میشود . در ضمیر اکثریت مردم ما زن مقام و موقعیت خاصی دارد که دردسترس نفوذ و تأثیر صدها اعلامیه جهانی هم فرار نمی گیرد و جز از طریق تعلیم و تربیت گسترده و عمیق در کلیه سطوح تغییر شکل نمی دهد . در این جزوه ، همانگونه که خواهیم دید ، آثار و نتایج بسیار مضر و مخرب تبعیض ها و اختلافاتی که در حقوق و امکانات زن و مرد وجود دارد ، مورد بررسی قرار میگیرد . در قسمت اول به بحثی کلی تر درباره ماهیت تصورات اجتماعی خود در زمینه مقام و موقعیت زن و ارتباط این تصورات با ماهیت رفتارها و واکنش های زنان در جامعه می پردازیم .

۱- ترجمه مواد اعلامیه از نشریه سازمان زنان ایران که بعنوان متن کامل اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن وبه ترجمه خانم عفت نحوی انتشار یافته نقل شده است .

اکثریت مردم جامعه ما ، منجمله کسانی که سالها به تحصیل و مطالعه در علوم طبیعی و اجتماعی پرداخته‌اند ، صمیمانه و صادقانه عقیده دارند که وظایف و نقش‌هایی که زنان میتوانند به‌عهده داشته باشند از نقش و وظایف اجتماعی مردان بکلی متفاوت و متمایز است . توجیه این عقیده برای عده‌ای از طریق استناد به تفاوت‌های جسمانی میان زن و مرد ، و برای عده‌ای دیگر از طریق تعالیمی که با وضوح بیشتر محصول تعصب‌ها و پیش‌داوری‌های خاص فرهنگی است ، صورت می‌گیرد . ولی حقیقت مطلب آنست که هر دو دسته از يك جهت بهم شبیه هستند و آن بسته بودن چشم‌ها ، عواطف و فکر آنان در مقابل هر عقیده و نظری است که با مبانی عقیدتی و عاطفی وجود آنها مغایرت دارد . مطالبی هم که در اینجا می‌آید تنها بمنظور بحث با دسته سومی است که قلب‌ها و گوش‌هایشان را در مقابل بحث منطقی و اصولی بسته‌اند و اینقدر توانائی و رشد عاطفی و فکری دارند که منافع جمعی و اجتماعی را مقدم بر تعصب‌ها و ترس‌های ناخود آگاه وجود خود قرار دهند .

حقیقت آن است که زنان در جوامع مختلف توانسته‌اند دوشادوش مردان در رشته‌های مختلف به کار و کوشش پردازند و در پیشرفت کلی اجتماع خود سهم باشند . در آمریکا ، روسیه شوروی ، چین و کشورهای اروپائی زنان مشاغلی را که قرن‌ها منحصر به مرد تلقی میشد ، به‌عهده گرفته‌اند و بخوبی از عهده وظایف خود برآمده‌اند بطوری که امروزه هیچ شغلی نیست که در این کشورها تنها به مردان اختصاص داشته باشد. در این کشورها حرفه‌های مهندسی ، پزشکی ، فضاوردی ، و حتی مشاغل سنگین از قبیل رانندگی کامیون ، اتوبوس و تاکسی ، از طرف زنان نیز اشغال شده و هیچگونه مشکلی بوجود نیاورده است . در کشور خود ما زنان در ادارات و مؤسسات مختلف عهده‌دار وظایفی هستند و هیچ انسان منصفی نمی‌تواند ادعا کند که طرز کار آنها از برادرانشان که سالهاست بکار سرگردان کردن مراجعین و بتعویق انداختن کارها مشغولند ، بدتر بوده است .

پس جز چند وظیفه مقدماتی که به ساختمان جسمانی زن و مرد ارتباط

پیدا میکند، هیچ وجه تمایز دیگر از نظر استعدادهای جسمانی، عاطفی و فکری میان زن و مرد نیست به تجربه کشورهای مختلف و خود ما نشان می دهد که تفاوتها و تبعیض هایی که ما نسبت به زنان قائل هستیم، به جنسیت متفاوت آنها ارتباط ندارد و مانند سایر پدیده های فرهنگی و اجتماعی معلول « اجتماعی شدن » و تعلیم و تربیت افراد در ارزشها و محیط هایی است که تصورات خاصی را نسبت به توانائی ها و نقش زنان در ذهن افراد جای میدهند، و از آن بیعت افرادی که آن ارزشها را پذیرفته صحیح و واقعی تلقی کرده اند، بصورتی نسبت به زنان رفتار میکنند که با همان واکنشی که از طرف زنان انتظار دارند روبرو میشوند و بدین طریق ارزشهای فرهنگی در این زمینه مجدداً مورد تأیید و تصویب قرار میگیرد. این مطلب را ما در قسمت « زن و روابط اقتصادی » مجدداً دنبال خواهیم کرد ولی در این جا بمنظور روشن شدن مطلب از چند مثال فرهنگی و اجتماعی مربوط به جامعه خود استفاده میکنیم.

یکی از تصورات تصنعی و نادرستی که در میان مردم جامعه ما نسبت به زنان وجود دارد این است که منطقی و اصولی نیستند و رفتارهایشان را با هیچ ضابطه و اصلی پیش بینی نمی توان کرد.

این تصور در داستانها، ادبیات، ضرب المثلا و گفتارهای روزمره مطرح میشود و در محیط طنین می اندازد. زنها نیز، مانند بقیه افراد، تحت تأثیر این تعلیمات فرهنگی قرار میگیرند و مطابق انتظاراتی که جامعه از آنها دارد واکنش نشان میدهند. همه ما نسبت به تصورات خود نسبت به نقش زن، و خود زنها نسبت به بازتابهای شرطی که تحت تأثیر ارزشها و عوامل تربیتی بروز میدهند، ناآگاه هستیم یعنی گرفتار دور و تسلسل فرهنگ خاص خود در این زمینه، همه چیز را عادی تلقی میکنیم و در صدد تغییر وضع و حل مشکلات اجتماع خود بر نمی آئیم. ما در خانواده ها پسران را خشن بار می آوریم و دختر کوچولوها را لوس میکنیم. معتقدیم که پسر باید با سختی بیشتر روبرو باشد و ورزشها و تفریحات معینی را دنبال کند. بعکس دخترها باید در گوشه اطاق عروسک بازی کنند و « ناز نازی » باشند. پسرها اجازه

دارند که گاهی با خشونت و شدت عمل چیزی را بخواهند ولی این امر را برای دخترها غیر عادی می‌شناسیم و انتظار داریم که دخترهای کوچک بادلبری از بابا و سایر اهل خانه به مقصودی که دارند دست یابند. بعبارت دیگر ما از ابتدا پسران و دختران خود را برای اجرای نقش‌های معینی تربیت میکنیم، و آنها که سالها بهمین ترتیب پرورش یافته‌اند، طبیعتاً مطابق نظر و میل ما واکنش نشان داده همان چیزی میشوند که از روز تولد از آنها خواسته‌ایم. تا اینجا ما به بررسی يك واقعیت اجتماعی پرداخته‌ایم ولی گرفتاری این است که این جریان «اجتماعی شدن» و تکامل شخصیت از نظر غالب افراد مخفی می‌ماند و تصور میکنند که مرد «ذاتاً» خشن و پر تحمل است و زن ضعیف، فریبکار و افسونگر. در حالیکه ما آنچه را که ذاتی و طبیعی جنسیت افراد می‌شناسیم خود از طریق ارزشهای فرهنگی و تعلیم و تربیت اجتماعی خلق کرده‌ایم.

مثال دیگری را در نظر آوریم، در ادبیات ما که می‌دانیم چقدر مورد علاقه و استناد مردم از نظر فکری و عاطفی است، تصویرهای خاصی از وجود و رفتار زنان ترسیم شده است. زن موجودی خود پسند و بیرحم است که دل عاشق مادر مرده را می‌رباید و بعد با او بهر ترتیب که میخواهد رفتار میکند. جلوی عاشق دست در دست رقیب می‌گذارد و قلب او را مانند جگر زلیخا پر خون می‌سازد. هیچگونه اعتمادی به گفته و قول او نیست و عاشق نمی‌داند بالاخره چه بر سرش خواهد آمد. با این وصف تمام این خفت‌ها و خواریها را بجان می‌خرد. همچو سگ بردرگاه معشوق چمباتمه می‌زند و از او میخواهد که اگر شده حتی با بی‌مهری و پس‌گردنی، توجهی نشان دهد و عاشق را از بلاتکلیفی برهاند.

این تصورات عاشقانه را هم پسران و هم دخترها می‌خوانند و نتیجتاً تصور افراد جامعه از زن آرمانی زنی است که تمام این خصوصیات را بصورتی بارز و برجسته دارا باشد. زنی که این خصوصیات را دارد زنی جذاب و مورد توجه میشود و اگر این خصوصیات را نداشته باشد این امر بصورت عیب و

نقصی بزرگ در وجود او بحساب می‌آید. ولی حقیقت این است که ما خود زنان را به تصویر مطلوب فرهنگی جامعه خود ساخته و پرداخته‌ایم. پس اگر نمی‌توانند مسئولیت قبول کنند و منطقی باشند، اگر حرفشان قابل اعتماد نیست و کارها را خرابتر میکنند، فقط بدان علت است که آنان را اینگونه تربیت کرده‌ایم، و بعد که مطابق میل و نظر و انتظارات ما واکنش نشان می‌دهند این واکنش را هم دلیل دیگری بر صحت انگیزه‌های شرطی فرهنگ خود می‌شناسیم.

حیات اجتماعی از ارتباط مداوم افراد و گروه‌های مختلف جامعه تشکیل می‌یابد و شکل حیات اجتماعی به ماهیت این ارتباط‌ها و درجه شدت و ضعف آن بستگی دارد. گروهی که اعضای آن همفکری و همکاری بیشتری با یکدیگر دارند در شرایط متساوی، سریعتر و بهتر از گروهی که در میان اعضایش نفاق و تضاد فکری و عاطفی موج می‌زند، قادر به حل مشکلات و تأمین منافع جمعی گروه خواهد بود.

شکل ارتباط‌ها و رفتارهای اجتماعی ذاتی وجود انسان نیست. انسانها تنها با استعدادهای بالقوه‌ای که در اثر تعلیم و تربیت و در جریان «اجتماعی شدن» ممکن است به صورتهای بی‌نهایت متنوع تجسم یابد، دنیا می‌آیند و ماهیت رفتار اجتماعی آنها، که اکتسابی است، در نتیجه پرورش یافتن و اجتماعی شدن در «نهاد»ها و گروه‌های مختلف جامعه، مشخص میگردد. بعلاوه در طول يك مدت زمان نسبتاً طولانی، تحت تأثیر فرهنگ جامعه و ارزش‌های خاص آن و همین‌طور کل نظام اجتماعی، میان نهادهای جامعه نوعی هماهنگی و تطابق کلی بوجود می‌آید و آنچه را که يك «نهاد» در حوزه خاص نفوذ خود به افراد می‌آموزد، نهادهای دیگر مورد تأیید و تقویت قرار می‌دهند. عبارت دیگر بعلت سازش کلی که میان پدیده‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی يك جامعه وجود دارد، انواع خاصی از رفتارها و ارتباط‌های جمعی در محیط جامعه بهنجار و ضروری تلقی میشود، و از طریق وسائل ارتباطی و ترس از «ضمانات اجراء مورد تأیید دائم قرار میگیرد. رفتاری را که يك

كودك در خانواده می آموزد، در مدرسه نیز بكار می آید و شبیه ارتباطی كه با پدر و مادر خود برقرار كرده بود، در ارتباط های اقتصادی و سیاسی او نیز با صاحبان پول یا قدرت بچشم میخورد.

ارتباط میان افراد و گروهها و فعل و انفعالی كه شكل حیات اجتماعی را مشخص كند یكمرتبه و بدون مقدمه تاریخی بوجود نیامده است. بلکه ماهیت ارتباط های جمعی تابع قانون علیت و معلول عواملی است كه در فرهنگ و تاریخ يك جامعه وجود دارد و از طریق: « اجتماعی شدن » و وسائل تعلیم و تربیت به درون افراد انتقال می یابد و در ماهیت كل نظام اجتماعی منعكس میشود. بدیهی است كه ماهیت روابط جمعی، و از این نظر شكل و طبیعت حیات اجتماعی ثابت باقی نمی ماند و در حال تغییر و تحول دائمی است. ولی مسأله اساسی این است كه با پی بردن به عوامل و نیروهائی كه مانع تغییر و تحول تكاملی میشود و یا جامعه را در مسیری انحرافی سوق میدهد، میتوان با دقت و خود آگاهی بیشتر، از كلیه وسایل و امكانات موجود برای ساختن جامعه ای بهتر و خوشبخت تر كه با پرورش هرچه بیشتر استعدادها و توانائی های اعضا آن ملازمه داشته باشد، به بهترین نحو استفاده كرد.

اگر بدیهیاتی را كه ذكر شد بپذیریم، یعنی اولاً قبول كنیم كه پدیده های مختلف اجتماعی و فرهنگی بهمم وابسته و پیوسته هستند و ثانیاً رفتارهایی كه فرد در گروهها و نهادهای مختلف اجتماعی می آموزد معلول اجتماعی شدن و فراگرفتن ارزشها و عقاید و اصولی است كه بر فرهنگ خاص يك جامعه حكومت میکند، و ثالثاً همین رفتارها و نوع ارتباط میان اعضا جامعه است كه میزان پیشرفت رفاه و آسودگی جامعه و مردم آن را معین می سازد، آنوقت، همانگونه كه خواهیم دید، باید بپذیریم كه مقام و موقعیت زن از مهمترین عواملی است كه در تعیین ماهیت « اجتماعی » شدن شكل رفتارها ارتباطها و بطور كلی در واقعیت نهادهای مختلف خانوادگی، آموزشی اقتصادی و سیاسی بنحوی فوق العاده، قاطع و بارز مؤثر است.

زن و خانواده

از نظر تعلیم و تربیت و آماده ساختن افراد برای زندگی در محیطی خاص خانواده مهمترین نهاد اجتماعی است. نه تنها کمیت فراگیری کودک در سالهای اولیه کودکی بطور نسبی بیش از دورانهای بعد زندگی اوست، بلکه از لحاظ کیفی هم چون کودک، بعزت وضع خاص خود، حتی برای بقاء و دوام زندگی به پدر و مادر خود اتکاء دارد، بیشتر و عمیقتر تحت تأثیر آنان قرار میگیرد و خصوصیات که در جوار پدر و مادر و از طریق فعل و انفعال مداوم در وجودش نقش می‌بندد پایه‌های اصلی شخصیت او را تشکیل میدهد و بسختی تغییر مییابد. بدین ترتیب روابط پدر و مادر از نظر نوع شخصیتی که در کودک بوجود می‌آید و در دوران بلوغ با مختصر تغییری پای برجا می‌ماند دارای اهمیت فوق‌العاده است. کودک بخاطر روابط عاطفی نزدیک، خود را با پدر و مادر هر دو «همانند می‌سازد» و هرچه در این روابط می‌گذرد بدرون او انتقال می‌یابد و جزئی از شخصیت او را تشکیل میدهد. اگر روابط پدر و مادر صمیمانه و دوستانه باشد این صمیمیت و دوستی در شخصیت کودک نیز مؤثر واقع میشود و او را فردی معتمد بنفس، با حقیقت و صمیمی می‌سازد. بهمین ترتیب چنانچه میان پدر و مادر اختلاف و تضاد وجود داشته باشد این تضاد در کودک درون افکنده میشود و تضادها و نابسامانیهای روانی را باعث میگردد. بشکلی که در مواردی که تضادهای خانوادگی فراوان باشد، کودک و شخص بالغ به بیماریهای خفیف و شدید روانی مبتلی میشود. در زندگی هنرمندان و سایر مشاهیر نمونه‌های بیشماری از همین بیماریهای عاطفی و روانی که معلول اختلال و نابسامانی موجود در روابط پدر و مادر هنرمند بوده است به چشم می‌خورد. برای نمونه شوپنهاور که بعکس سایر فلاسفه، هیچگونه خوشبینی نسبت به دنیا و مسائل آن ندارد در دوران کودکی با اختلاف شدید پدر و مادر روبرو بوده بزور و بخواست پدر مدتی را در پاریس و زمانی را در مدارس شبانه روزی انگلستان بسرآورد در حالیکه از محیط اینگونه مدارس نفرت داشت بالاخره در اثر مرگ پدر که احتمالاً معلول خودکشی بود،

شوینهاور توانست مدارس بازرگانی را ترك گوید و مطابق میل خود برای تحصیل بدانشگاه برود. مادر شوینهاور زنی اهل ذوق بود که از معاشرت مردان با فرهنگ لذت میبرد، جلسات بحث ادبی تشکیل میداد و کتاب مینوشت، ولی به شوینهاور کوچک توجه چندانی نشان نمیداد، بلکه بعکس تا حدودی از او نفرت داشت. مرتب از او ایراد میگرفت و تحقیرش میکرد^۱ ماهیت تضاد میان پدر و مادر و اختلافات عمیقی که احتمالاً به خودکشی پدر و مسلماً به بی بند و باری اخلاقی مادر منجر شده بود از کلام ویل دورانت بخوبی روشن میشود. او می نویسد: (مادر شوینهاور) از معاشرت با شوهر عامی خود چندان خوشدل نبود و پس از مرگ او آزادانه به عشق ورزی برخاست و به ویمار که در آن هنگام مناسب ترین موضع این طرز زندگی بود رهسپار شد. آنور شوینهاور همچون ها ملت برضد ازدواج مجدد مادرش قیام کرد. این نزاع با مادر موجب گردید که وی فلسفه خود را با عقایدی نیمه حقیقی درباره زنان چاشنی دهد^۲.
درباره اخلاق شوینهاور، دورانت چنین می نویسد:

«مدتی به معاشرت با مردم و عشقبازی گذرانید و نتایج آن در طبع و فلسفه او آشکار گردید. ملول و دریده و ظنین بارآمد، دچار وسوسه ترس و خیالات بد گردید، پپ خود را قتل و کلید نهان میکرد و هرگز نگذاشت تیغ سلمانی به گردنش برسد. همیشه زیر بالش خود طپانچه ای پر می گذاشت، شاید برای آن که کار دزدان را آسان تر سازد...»^۳ و در جایی دیگر میگوید. مردی که محبت مادری نچشیده بلکه کین و عداوت او را دیده باشد، دلیلی ندارد که شیفته مردم جهان شود^۴

زنی که شیفته زندگی خود باشد و نسبت به شوهر عشق بورزد همین حالات را نسبت به فرزندان نیز نشان خواهد داد. در حالیکه اختلافات خانوادگی باعث میشود که کودک نیز گرفتار نابسامانیهای گوناگون روانی

۱- See Bertrand Russell A History of Western Philosophy (Simon and Schuster Tenth Printing) P. p. 753 - 754

۲- تاریخ فلسفه، تألیف ویل دورانت، ترجمه زریاب خوئی (کتابخانه دانش چاپ دوم ۱۳۴۵) صفحه ۲۸۶

۳- همان کتاب و همان صفحه ۴- همان کتاب و همان صفحه

شود و بصورت‌های گوناگون تضاد روانی خود را با ارتکاب اعمال ضد اجتماعی و انحرافی بروز دهد^۱. این مطلب در تحقیقات و مطالعات متعدد روشن شده است. منجمله مطالعه‌ای که یکی از روانشناسان امریکائی بنام «مهیر» درباره همبستگی نوع روابط پدر و مادر و میزان پرخاشگری کودکان انجام داده نکات بسیار جالب و آموزنده‌ای را ارائه می‌دهد. «مهیر» با مطالعه رفتار بچه‌هایی که به يك «مهد كودك» می‌رفتند به نتایج زیر دست یافت. این نتایج بخوبی نشان می‌دهد که بین نوع رفتار پدر و مادر و پرخاشگری کودکان ارتباط مستقیم وجود دارد. بدین معنی که بعضی انواع رفتار بطور مثبت در میزان پرخاشگری كودك تأثیر می‌گذارد، در حالیکه بعضی رفتارهای دیگر از این نظر جنبه منفی دارد^۲.

میزان ارتباط	رفتار پدر و مادر
با درجه پرخاشگری كودك	
تضاد و اختلاف پدر و مادر در مورد لزوم و نوع انضباط كودك ۵۷ درصد +	
اختلاف موجود در خانواده ۴۱ درصد +	
ارتباط نزدیک پدر و مادر با كودك ۶۱ درصد +	
درك مسائل كودك در محیط خانواده ۵۹ درصد +	
سرعت در تأیید یا تكذیب رفتار كودك ۵۶ درصد +	
بكار بستن روشهای دموکراتيك در تربیت كودك ۵۲ درصد +	
حال نوع دیگری روابط خانوادگی را در نظر آوریم. تصور کنیم که در محیط خانواده بجای اختلاف و دوگانگی میان زن و مرد که گفتیم باعث تضاد و نابسامانی درونی در شخصیت كودك میشود، بعزت تسلیم و اطاعت محض زن نسبت به خواستهای شوهر، آرامش و هماهنگی برقرار باشد. در	

۱- هرچند در يك تجزیه و تحلیل وسیعتر اجتماعی، ریشه‌های جرم را باید در ساخت خود اجتماع جستجو کرد ولی شکل نامساعد زندگی خانوادگی از عواملی است که بطور مستقیم در بزهکاری افراد تأثیر بسزا و غیرقابل انکار دارد.

۲- Mayar Charleno T. the assortise behavior of childlern as releted to Parent Behavior J . Home Econ . 1947 N . 39 PP . 77 - 80

در حقیقت اکثریت خانواده‌های ایرانی از این قبیل است. در این نوع خانواده که شکل سنتی خانواده ایرانی را تشکیل می‌دهد مرد مقامی برتر دارد و میل و نظر خود را به سایرین تحمیل میکند. در همه امور تصمیم می‌گیرد و «زن» و سایر افراد خانواده به میل خود خواست و نظر او را می‌پذیرند و در اطاعت او امر او میکوشند. در چنین خانواده‌ای بظاهر هیچگونه تضاد و اختلاف وجود ندارد و نظم و انضباط کافی و حتی نوع خاصی عشق و صمیمیت در چهارچوب قیود و محدودیت‌های معین، بر روابط اعضای خانواده حکومت میکند. زن، و در غالب موارد، فرزندان، موقعیت بست‌تر خود را می‌پذیرند، جز آنچه دارند و رفتاری که با آنها میشود. حتی برای خود نمیخواهند و گله و شکایتی نمیکنند. ولی این نظم و انضباط و آرامش و صمیمیت خاص به قیمت صدمه و نابسامانی بسیار برای اعضای خانواده فراهم میشود. آنچه کودکان در خانواده می‌بینند و احساس میکنند موقعیتی است که در آن یک شخص میل و نظر خود را به سایر افراد تحمیل میکند و آنان هیچگونه دخالتی در امر تصمیم‌گیری نسبت به مسائلی که به همه افراد مربوط است ندارد. افرادی که در این چنین محیط پرورش می‌یابند و «اجتماعی» میشوند، خصوصیتی پیدا میکنند که در شخصیت آنان نقش می‌بندد و به کلیه رفتارها و ارتباط‌های آنان در کل محیط اجتماعی شکل و رنگ خاص می‌بخشد. دانش‌های روانشناسی و جامعه‌شناسی نشان داده‌است که امور روانی و اجتماعی همانند پدیده‌های زیستی و فیزیکی، تابع قانون علیت است، بدین معنی که عواطف شخص و نوع روابط اجتماعی یکبارہ بوجود نمی‌آید، بلکه معلول کلیه عواملی است که از یک جهت تاریخ تحول شخصیت فرد و از جهت دیگر تاریخ فرهنگ یک جامعه را تشکیل میدهد.

باین ترتیب اعضای یک جامعه چیزی می‌شوند که نهادهای جامعه - مخصوصاً نهاد خانواده - ساخته است و ماهیت روابط اعضای جامعه و شکل حیات اجتماعی لزوماً جز در حدود توانائی‌ها و استعدادهایی که در افراد فعلیت یافته است، تحقق پذیر نخواهد بود. با توجه به این مسائل خانواده سنتی ایرانی

که مستلزم اطاعت توأم با رضایت زن - از کلیه خواستها و نظرات شوهر است، در کودکان خصوصیات زیر را بوجود می‌آورد که در شخصیت آنان باقی می‌ماند و به نوع زندگی و ارتباط جمعی آنها شکل میدهد.

۱- عدم استقلال فکری و عاطفی

در خانواده سنتی ایرانی بخشی صورت نمی‌گیرد و فکری مبادله نمیشود. پدر تصمیم میگیرد و دیگران اجرا میکنند. همسر جز در مواردی که خود شوهر اجازه میدهد، اظهار نظری نمیکند و علاقه‌ای نشان نمیدهد. کودک نیز فرصتی برای اظهار وجود و بیان خواستها و نظرات خود پیدا نمیکند و در اداره کارهای خانواده - چه عملاً و چه از طریق ابراز فکر و عقیده، دخالتی نمی‌نماید. در چنین شرایطی طبیعی است که متکی به پدر و مادر باشد و به رشد کامل عاطفی و فکری نرسد. و باین ترتیب است که در خانواده سنتی ایرانی افراد استقلال فکر و عاطفه پیدا نکرده، بعکس عادت میکنند که در همه امور به سایرین متکی باشند.

اتکاء به عوامل فوق طبیعی و شانس و تصادف که باید بصورت‌های رمزی و غیر قابل درک مشکلات فردی و اجتماعی را از میان بردارد، امید و اطمینان و نیاز به اینکه همه مشکلات ما را «سایرین» برایمان حل کنند و بالاخره مظاهر عملی این اتکاء در زندگی روزمره غالب ما دیده میشود. تسلط پدر و مادر (و سایر افرادی که از لحاظ روانی «جانشین پدر» و «جانشین مادر» میشوند) همه شئون زندگی اجتماعی افراد را در برمیگیرد. بعلاوه همین نظام خانواده سنتی که با نظام خانوادگی هماهنگی کامل دارد ایرانی - جز در موارد استثنائی که شخص در شرایط متفاوتی پرورش می‌یابد - بخاطر و با کمک پدر و مادر درس میخواند (یا بمنظور ابراز خصومت ناخود آگاه نسبت به آنان، درس نمی‌خواند) شغل انتخاب میکند و یا بدست می‌آورد، همسر انتخاب میکند و فرزندان خود را باز با توجه به خواستها و نظرات پدر و مادر تربیت مینماید. چنین شخصی بوقت قبول يك کار یا تصدی يك امر شخصی یا اجتماعی از قبول مسئولیت عاجز است و ترجیح میدهد که کارها

را عاطل و باطل بگذارد و احساس امنیت معلول اتکاء به سایرین را به تزلزل خاطر که محصول استقلال فکر و تصمیم گیری است، تبدیل ننماید. چنین شخصی مخالف تحول و پیشرفت و از عوامل بسیار مؤثر عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی است.

۲- ناتوانی درخلق

کودکی که در شرایط خاص خانواده سنتی مشکلی به سایرین بار می آید و صاحب استقلال فکری و عاطفی نمیشود، بطریق اولی قادر به خلاقیت علمی، عملی و هنری نخواهد بود. خلاقیت فکری و هنری که لازمه سازندگی عملی است تنها زمانی امکان پذیر است که فرد بتواند راهها و روشهای گذشته را با دید باز مورد انتقاد قرار دهد و از لحاظ عاطفی آن اندازه استقلال داشته باشد که از این راهها و روشها، بدون آنکه دچار اضطراب و تشویش خاطر و یا حتی در بعضی موارد، احساس گناه شدید شود، انحراف جوید و روش، فکر یا احساس تازه ای را مورد توجه و تأکید قرار دهد. در خانواده ای که زن و فرزندان فکر نمیکنند، انتقاد نمی نمایند و تصمیم نمیگیرند شرایط تقویت خلاقیت فکری و عاطفی مسلماً وجود نخواهد داشت.

خلاقیت و سازندگی تنها در سطح ابداعات هنری و علمی مطرح نمی گردد. فردی که در سازندگی و ابداع ناتوان است زندگی محدود و بی ثمری داشته، در حل ساده ترین مسائل زندگی خود عاجز خواهد بود. شخصیت او طوری پرورش یافته که در همه احوال باید از نظر و خواست بزرگترها، مخصوصاً پدر تبعیت کند. یا توجه به واقعیات حیات روانی و مراحل رشد شخصیت در زمانی هم که خود این افراد حضور نداشته یا بهر ترتیب سلطه عملی نسبت به فرد نداشته باشند، همان خواستها و نظرها که در جریان شکل گرفتن شخصیت کودک درون افکنده شده و حال جزئی از این شخصیت را تشکیل میدهد، تبعیت از راه و روش معینی را برای فرد طبیعی، و در حقیقت الزامی، میسازد. باین ترتیب هر مسأله جدید که با حکم قواعد و ارزشهای کلی خانواده هماهنگی کامل نداشته باشد، فرد را دچار تزلزل

خاطر و اضطراب میکند و باز بهمین ترتیب در چنین جامعه‌ای افراد ترجیح میدهند که خود را در گیر مسائل تازه نسازند و زندگی خود را چنان شکل دهند و محدود سازند که مسائل آن با توجه به فرمولهای کلی و قدیمی قابل حل باشد. سالها پشت میزهای اداره می‌نشینند بدون آنکه بارقه‌ای از تحول و امید در ذهن آنها روشنی مختصری بوجود آورده باشد. ماهها و سالها عمر خود را به کارهای عبث و بی‌حاصل می‌گذرانند و لحظات زندگی خود را تلف میکنند، بدون آنکه فکر و احساس جدیدی در وجودشان پیدا شده باشد. سالها به ساختن میز و صندلی و مبلی، کفش، لباس، لوازم و وسایل گوناگون می‌پردازند بدون آنکه خود طرح جدیدی ساخته باشند، نقاشی، موزیک و سایر تظاهرات هنری آنان با اقتباس از فکر و احساس خارجی شکل می‌گیرد و سازندگی صنعتی آنان، تنها بصورت اقتباس، و نه خلق و سازندگی آثار جدید، تحقق پیدا میکند. در تقلید به اوج کمال میرسند ولی خود چیزی را نمیسازند و بوجود نمی‌آورند. بدیهی است در چنین شرایطی کل جامعه دنباله رو عوامل و آثار خارجی میشود و به ساخته فکر بیگانگان متکی میگردد. همه چیز خود را وارد میکند و استقلال اقتصادی و صنعتی لازم را بدست نمی‌آورد.

۳- عدم همکاری

همکاری کردن - مانند سایر توانائی‌های شخصی و اجتماعی - تنها در اثر آمادگی فکری برای همکاری و همینطور تمرین و ممارست عملی در همکاری - ممکن میگردد. یعنی این توانائی هم مانند سایر امور شخصی و اجتماعی تابع قانون علیت و تاریخ زندگی فرد (و فرهنگ اجتماع) است. اگر صدها مقاله و «انشاء» درباره فوائد همکاری نوشته شود و ساعات کثیری از برنامه‌های وسایل ارتباط جمعی و تبلیغ درباره ضرورت همکاری اختصاص یابد افراد جامعه‌ای که در عمل بایکدیگر همکاری نداشته‌اند و همکاری کردن را عملاً نیاموخته‌اند، تغییر حالت و روحیه نخواهند داد. در این زمینه هم - کار در خانواده آغاز میشود و مبانی روحیات بعدی فرد در روابط پدر و مادر و اولیاء و کودکان فراهم می‌آید. پدر و مادری که بایکدیگر و با

کودکان همکاری و همفکری داشته باشند همین حالات را در کودکان خود بوجود آورده تقویت مینمایند و چنانچه در روابط آنها این همکاری و همفکری وجود نداشته باشد کودکان نیز عادت به همکاری پیدا نخواهند کرد. و ما میدانیم که یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ماهرین ناتوانی افراد در همکاری کردن است. در کشور ما شرکتهای تجارتی رونقی نیافته و سرمایههای کوچک فردی بصورت مؤسسات معظم صنعتی در نیامده و کمک مؤثری در پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور نکرده است. کمپانیهای بزرگ آلمان، آمریکا، ژاپن و سایر کشورهای پیشرفته صنعتی از سرمایههای کوچکی که توده مردم بصورت خرید سهام در اختیار مدیران و مسئولان کمپانی می گذارند تشکیل میشود و در کار سازندگی کلی جامعه تأثیر اساسی می بخشد. در میان ما معروف است که بازیهای دسته جمعی - که احتیاج به همکاری و برقراری تفاهم جمعی دارد - رونقی نیافته و در رشته هایی که بکار و کوشش فردی وابسته است، موفقیت های بیشتری بدست آورده ایم. این نمونه ها و صدها نمونه دیگر همه معلول این حقیقت است که ما همکاری کردن را نیاموخته ایم و این امر تا حد بسیار زیاد محصول محیط خانواده ایرانی است که در آن میان زن و مرد و بالاجبار میان پدر و مادر و کودکان همکاری صمیمانه و واقعی صورت نمی گیرد.

۴- نیاز به تخریب

بشر نیازهایی دارد که از ماهیت وجودی انسان و شرایط حیاط اجتماعی او ناشی میشود. نیاز به غذا، مسکن و امنیت جهانی و عاطفی و همینطور نیازهای جنسی در همه افراد سالم و طبیعی موجود است و باید بترتیبی ارضاء گردد. ولی دامنه نیازهای بشر براتب از نیازهای طبیعی وسیعتر است و همه نیازهایی را که جامعه بخصوص برای اعضاء خود بوجود می آورد و ضروری تلقی میکند، شامل میگردد. نیازهای اجتماعی - وقتی بوجود آمد و پذیرفته شد - معمولاً باندازه نیازهای طبیعی و گاه حتی بیشتر از این نیازها اهمیت پیدا میکند و در تعیین مسیر زندگی و رفتار افراد جامعه مؤثر واقع میشود.

در جامعه‌ای که نیاز به «آزادی» تشویق و تقویت می‌شود، گاه کسانی از همه چیز - حتی جان خود برای حفظ آن می‌گذرند و در جامعه‌ای که مقام و حیثیت انسانی مورد توجه و تأکید خاص قرار می‌گیرد، تعداد کمتری از افراد بخاطر رسیدن به پول و مقام و حتی تأمین نیازهای اولیه، حیثیت و اعتبار اجتماعی خود را زیر پا می‌گذارند.

بهمان اندازه که نیازهای طبیعی و اجتماعی واقعی و ارضاء آنها ضروری است، بهمان میزان جلوگیری از ارضاء نیازها ایجاد محرومیت و ناراحتی میکند. در بعضی قبایل اولیه که تأمین نیازها مخصوصاً نیازهای جنسی بدون هیچ قید و محدودیت صورت می‌گیرد، بیماریهای روانی و عصبی و مشکلات اجتماعی کمتر بچشم می‌خورد. بعکس در جوامع متمدن و پیچیده محدودیت‌های متعدد در راه تأمین نیازهای بشری بوجود آمده و این امر مشکلات عدیده‌ای را باعث شده است. درست است که سرکوبی نیازهای بشری و ارضاء این نیازها با مدتی تأخیر، از لوازم و شرایط پیدایش و پیشرفت تمدن شناخته شده است، ولی در عین حال این سرکوبی مسائل و مشکلات گوناگون روانی و اجتماعی از قبیل بیماریهای عصبی، انواع و اقسام خود آزاری - دیگر آزاری - خودکشی، بزهکاری، جنگ و تخریب و غیره آن را برای بشر متمدن به ارمغان آورده است.

سرکوبی نیازها، خواستها و سائق‌ها در دوران کودکی، بدان خاطر که پایه‌های اصلی شخصیت در این دوران تکوین می‌یابد، تأثیری فوق‌العاده بارز و در بسیاری موارد مخرب، دارد. اگر کودک نتواند خواستها و نیازهای طبیعی خود را بروز دهد و ارضاء نماید ممکن است عقده‌ها و نابسامانیهای مختلف روانی در او پدید آید. در خانواده سنتی ایرانی که میل پدر به همه اعضاء خانواده تحمیل می‌شود و مادر با مشارکت واقعی و عملی در تصمیم‌گیری و انجام امور مشترک وظیفه‌ای را عهده‌دار نیست، کودک نیز طبیعتاً به سکوت و اطاعت محض وادار می‌شود و در گیریهای درونی گوناگون پیدا می‌کند. احساس محرومیتی که در این شرایط به درون کودک انتقال می‌یابد بصورت‌های

مختلف خرابی و فساد بیمار می‌آورد. محرومیت پرخاشگری را باعث میشود و پرخاشگری یا به درون متوجه میشود و بیماری، اعتیاد و سایر خود آزاریها را باعث می‌گردد، و یا متوجه دنیای خارج شده، بصورت جرائم توأم با خشونت، تخریب و جنگ و کشتار بروز می‌کند^۱ در حالیکه عواطف لطیف زنانه، چنانچه از طریق مشارکت عملی و واقعی زن در تصمیم‌گیری راجع به مسائل مشترك خانوادگی، در محیط خانواده انعکاس داشته باشد، سرکوبی غرائز با شدت وحدت کمتر صورت می‌گیرد (چراکه مهر و محبت مادر معمولاً در جهت تأمین بیشتر و کاملتر نیازهای کودک^۲ بکار می‌افتد) و از این نظر مشکلات کمتری را برای کودک بوجود می‌آورد. البته در خانواده سنتی، یعنی در محیط دیکتاتوری پدر هم مهر و محبت مادر بجای خود باقی است و شاید بعلت موقعیت خاص مادر و در نتیجه مکانیسم جبران سازی، جنبه افراطی تری هم داشته باشد. ولی در این خانواده محبت مادر باعث تضاد و اختلاف در شخصیت کودک میشود و ناراحتی‌های گوناگون عصبی و روانی را باعث می‌گردد. همانگونه که اشاره کردیم کودک خود را با پدر و مادر هردو «همانند می‌سازد» و اختلاف رفتار و واکنش پدر و مادر باعث دوگانگی شخصیت و ابهام و تردید در نقش‌های متعدد کودک در محیط خانواده - و سپس جامعه کلی - میشود و این تعدد شخصیت و خواست‌های سرکوبیده، چنانچه بصورت‌های مرضی دیگر بروز نکند باعث تخریب و تباهی خود یا سایرین خواهد شد.

زن و روابط اقتصادی

در جامعه کنونی، بیش از هر دوره تاریخی، مسأله کمبود نیروی انسانی بصورت يك مسأله بسیار مهم، احساس میشود. برای آنکه بتوانیم از همه امکانات مالی و اقتصادی که اخیراً برای کشورمان فراهم آمده - به

۱- رجوع کنید به مقاله من «محرومیت و بزهکاری» در شماره ۱ نشریه دانشکده حقوق دانشگاه ملی ایران.

بهترین نحو استفاده کنیم ناچاراً از کشور های همسایه و حتی کشورهایی که هزارها کیلو متر با ما فاصله دارند کارگر متخصص و ساده و همینطور متخصص در سطح های بالاتر استخدام کرده در ایران بکار می‌گماریم . ولی در این میان از نیروی زنان کشور - که بیش از نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند - استفاده کافی و کامل نمی‌کنیم . و این نیروی عظیم که باید در راه های سازنده اقتصادی و اجتماعی بکار افتد یا در کارهای ساده خانه و یا فعالیت های بیهوده تفریحی ، چون فال نخود و ورق ، غیبت از این و آن ، آرایش سروسورت و خرید لوازم و وسایل غیر ضروری تلف می‌شود ، بدیهی است بجز صرف اینکه در کشورهای غربی زنان در کارهای خارج خانه دخالت نمی‌کنند و مؤثر واقع میشوند نباید الگوهای سنتی جامعه خود را یکباره تغییر دهیم . تربیت صحیح کودکان هنوز مهمترین وظیفه و نقشی است که مادر بعهده دارد و از این طریق بشکلی بسیار مؤثر - هرچند غیر مستقیم - در پیشرفت جامعه خود کمک میکند . زیرا مردان آینده این جامعه در دامان مادران پرورش می‌یابند و آنچه را که در آغوش گرم مادر فرامی‌گیرند در شکل رفتارها و واکنش‌ها اجتماعی آنان تأثیر بسزا می‌گذارد . با اینوصف در جامعه ما - مانند غالب دیگر کشورها - زنانی هم که ازدواج نکرده‌اند یا ازدواج کرده ولی بچه‌دار نشده‌اند و یا وظیفه خود را در تربیت فرزندان انجام داده فرزندان برومند تربیت کرده‌اند ، همه بعلت تصورات و روحیات تبعیض آمیز مردم جامعه ، از کار کردن در شرایط متساوی اقتصادی و کمک کردن به پیشبرد جنبه‌های گوناگون حیات اجتماعی محروم مانده‌اند .

این فکر که زن و مادر باید قبل از هر چیز بفکر راحتی و آسایش خانواده خود باشد ، هنوز هم منطقی و معقول است . ولی با شرایط و وسائل موجود دیگر ضرورتی ندارد که زن ایرانی تمام اوقات خود را برای تهیه غذا و سایر شرایط رفاه خانواده در خانه صرف کند . بعلاوه بسیاری از عادات مردم در این زمینه‌ها تغییر یافته است بسیاری از خانواده‌ها مخصوصاً زنان و شوهران جوان که در خارج از خانه کار میکنند ترجیح میدهند که درستوران

محل کار خود و با سلف سرویس‌های متعددی که بوجود آمده صرف غذا کنند و وقتی را که بدین ترتیب صرفه‌جویی میکنند در کارهای اقتصادی و اجتماعی خارج خانه بمصرف برسانند.

باید توجه داشت که اشتغال زن به کارهای اقتصادی، تنها از نظر مادی و کمک به تأمین معاش و بهبود شرایط مالی اعضاء خانواده حائز اهمیت نیست، بلکه این امر بیشتر از نظر عاطفی و اجتماعی و بدین خاطر که به زن هم احساس سازندگی و خلاقیت می‌دهد اهمیت بسیار دارد و تأثیر آن نه تنها در شخصیت و رفتار زن، بلکه در روحیات يك اعضاء خانواده و بطور غیر مستقیم کل جامعه، احساس میشود. زنی که بعنوان يك شخص کامل از سازندگی خود احساس رضایت می‌کند دیگر به آرایش افراطی و عروسکی و خرید انواع و اقسام لباس‌ها و تزئینات غیر ضروری بخاطر جبران کمبودهای عاطفی خود، نیازمند نخواهد بود و بخاطر اثبات وجود خود در بگو مگوهای غیر معقول و بیفایده با همسر خود و سایرین در گیر نخواهد شد. زنی که احساس شخصیت و سازندگی میکند نیازی به خود فروشی هم نخواهد داشت. زیرا زنی که احساس شرم و حقارت می‌کند و خود را خواستنی، مفید و کامل نمی‌شناسد از طریق خودفروشی می‌کوشد بخود ثابت کند که هنوز هم مفید، خواستنی و سازنده است. باین ترتیب باید توجه داشت که جنبه‌های عاطفی و اجتماعی اشتغال زن در خارج خانواده بهیچوجه از جنبه اقتصادی آن - که خود بعد کافی اهمیت دارد کمتر نیست.

علیرغم همه مطالبی که آمد می‌دانیم که در جامعه ما هنوز آمادگی کافی برای قبول زنان بعنوان انسانهایی که باید همانند مردها، از نظر مدارك استعداد و کارآئی مورد آزمایش قرار گیرند و در شرایط متساوی بکار متساوی گمارده شوند، وجود ندارد. بعبارت دیگر هنوز در جامعه ما تبعیض غیرقابل توجه با معیارهای منطقی، علیه زنان وجود دارد^۱. این تبعیض محصول فکر

۱- یکی از استادان دانشگاه که ضمناً دارای مسئولیت اداری بود وقتی تقاضای کارمند از سازمان مرکزی میکرد همیشه تأکید می‌نمود که کارمند زن بفرستند در اداره این استاد همه ماشین‌نویسها مرد بودند.

خود آگاه و خدای ناکرده دشمنی خاصی علیه زنان نیست، بلکه مانند سایر مسائل اجتماعی در اینجا نیز باید علت نهائی را در ماهیت «ارزشهای فرهنگی» که بطور ناخود آگاه در ذهن يك يك ما قرار گرفته است جستجو کرد. در میان عامه مردم هنوز این فکر غلط رایج است که بلحاظ تفاوتهای جسمانی، در استعدادها و توانائیهای فکری زن و مرد هم اختلافهای محسوس و غیر قابل تغییر وجود دارد. هنوز اکثریت مردم زنان را «کم عقل» می‌دانند و از ارجاع کارهای جدی‌تر بآنان پرهیز می‌نمایند. هنوز بیشتر خانواده‌ها تحصیل دختران را يك امر تجملی و غیر ضروری می‌شمارند و بسیاری، مدرسه رفتن را احتمالا موجب فساد و تباهی می‌دانند. هنوز این تصور وجود دارد که زن قادر به تفکر منطقی نیست و بیشتر تحت تأثیر احساسات و عواطف آنی خود بحرکت درمی‌آید^۱. هنوز این فکر هست که زنان نمی‌توانند جلوی زبان خود را بگیرند و هر حرفی را که بآنها زدید بزودی درهمه شهر پراش خواهند کرد^۲. و افکار و تصورات دیگری که باعث میشود زن مقام و منزلتی همانند مرد نداشته باشد و از مشارکت و کوشش برای پیشبرد هدفهای جامعه خود محروم بماند. اشکال کار در این است که این افکار و تصورات در زمان موجود، معمولا با واقعیت هم تطبیق می‌کند. ولی این بدان خاطر نیست که زن ذاتا کم عقل و غیر منطقی باشد، بلکه بدین علت است که ما با تصورات و ذهنیات خود و رفتاری که در مقابل زنان نشان می‌دهیم آنان را مطابق با انتظارات و تصورات خود می‌سازیم و آنگاه با این بهانه که پیش‌بینی‌های مادر مورد آنان درست از آب درآمده است مجدداً عقاید و تصورات خود را در مورد آنان حفظ می‌کنیم و به سایرین هم انتقال می‌دهیم.

دور و تسلسل مقام و موقعیت زن و رفتارهای اجتماعی او بدین شکل دوام می‌یابد که در ارزشهای فرهنگی و اجتماعی که از طریق اجتماعی شدن به درون افراد انتقال می‌یابد تصورات خاصی نسبت به زن و مقام و موقعیت اجتماعی او وجود دارد که آنگاه در وجدان آگاه و ناآگاه فرد جای می‌گیرد

۱- که هرگز نبینی زنی رای زن
چو گوئی، سخن بازیابی بکوی

۱- مکن هیچ کاری به فرمان زن
۲- که پیش زنان راز هرگز مکوی

و جزئی از شخصیت او می‌شود. برای نمونه از ابتدای کودکی از طریق داستانهای گوناگون که دال بر کم عقلی زنان است، این فکر که زنان عقل کامل ندارند و نمی‌توان به آنان اعتماد کرد در ذهن افراد منجمله خود زنها جای می‌گیرد. از آن پس واکنش افراد در مقابل رفتارهای زن طوری است که با این تصور و تعصب ذهنی قبلی تطبیق می‌کند. اگر پسری اشتباه کند این اشتباه را طبیعی و بی‌اهمیت تلفی می‌کنیم. ولی اگر همین اشتباه از طرف دختری صورت گیرد، آنرا دلیل بر کم عقلی او به حساب آورده بهمین ترتیب واکنش نشان می‌دهیم و خود این واکنش‌ها تصور دختر را از موقعیت اجتماعی او - که از ابتدا با مفهوم غلط نقص فکری زنان همراه بوده تقویت می‌کند و بدین صورت دور و تسلسل ادامه می‌یابد. البته لازم نیست که پدر و مادر نسبت به نمونه‌های (کم عقلی) دختران خود همیشه واکنش خصمانه یا غیر دوستانه نشان دهند. ولی بسیاری از واکنش‌های دوستانه آنها هم - به صورت ذکر شده، تصور خاصی را در ذهن دختران جای می‌دهد.

بدون شك این حرف در غالب خانواده‌های ایرانی شنیده می‌شود که «بابا این دختر درس را می‌خواهد چکار کند. باید هرچه زودتر ازدواج کند و خانه و زندگی تشکیل دهد. این سخن‌ها که شاید توأم با مهر و محبت خاصی هم باشد باعث می‌شود که همان تصور «کم عقلی» و یا بی‌حاصلی‌کوشش‌های اجتماعی، در ذهن دختر جای بگیرد و رشد کند. بهر تقدیر ارزشها و تعلیم و تربیت خاص فرهنگی ما باعث می‌شود که نیروی انسانی عظیمی که در وجود زنان این جامعه بالقوه وجود دارد بکار سازندگی و پیشرفت جامعه گرفته نشود و در غالب موارد هدر رود و یادراهمای تخریبی و مضر بکارافتد.

زن و مسائل اجتماعی

مسائل اجتماعی هر جامعه - منجمله ایران - تا حد زیاد به مقام و موقعیت زن و تصوراتی که از نقش زن در ذهن مردم وجود دارد بستگی پیدا می‌کند. ما ذیلاً بطور خلاصه بعضی از این مسائل را مورد توجه قرار می‌دهیم.

روسپی‌گری - روسپی‌گری از مشکلاتی است که مسائل جنسی زیادی را باعث می‌شود و بطور مستقیم و غیر مستقیم با مقام و موقعیت زن در اجتماع ارتباط پیدا میکند .

عملاً روسپی شخصی است که تا حد شیء و کالا پائین آمده و برای مدت زمانی معین مورد خرید و فروش قرار میگیرد . و این بدان خاطر است که زن روسپی تا آن حد خود را حقیر و پست می‌شمارد که فروش لذات جسم خود را عادی و در بسیاری موارد جالب و مهم می‌شناسد ، زیرا که تنها وسیله‌ای است که احساس مفید بودن و سازنده بودن را در زن روسپی باقی نگاه میدارد و مانع از فراموشی وجود و انسانیت او میشود . علاوه بر جنبه‌های عاطفی که با تصورات زن نسبت به نقش و وضع اجتماعی او بستگی پیدا میکند ، البته مسائل اقتصادی نیز در ایجاد و اشاعه روسپی‌گری دخالت مستقیم دارد . زنی که نمی‌تواند در بازار اقتصاد ، کاری سازنده داشته باشد و بدین طریق زندگی خود را تأمین کند لزوماً به کارهای دیگر منجمله روسپی‌گری - روی می‌آورد . پس اگر زنان يك جامعه برای فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی آماده نشوند و ي اجتماع قدرت جنب و استفاده از کار آنان را نداشته باشد این خطر همیشه وجود دارد که غده‌ای از آنان از راههای انحرافی درصدد تأمین نیازهای خود برآیند . این مسأله در مورد زنان شوهرداری که بعلت طلاق یا فوت شوهر تنها می‌مانند هم کاملاً صدق میکند . زیرا علاوه بر مشکلاتی که بدان اشاره شد اینها معمولاً مدت زمانی طولانی ، در دوران زندگی خانوادگی ، تنها به انجام کارهای خانه پرداخته از بازار کار دور مانده‌اند و اگر هنر و تخصصی هم داشته‌اند در طول این مدت فراموش شده ، بعلاوه در بازار کار هم رقبای تازه نص و مجهزتر پیدا شده‌اند . باین ترتیب اینگونه زنان که وسیله تأمین معاش مستقل ندارند ، خیلی زودتر براههای انحرافی کشیده میشوند . بهر تقدیر در کشورهایی که از نظر عاطفی ، اقتصادی و اجتماعی مقام و موقعیت ارزنده‌ای برای زنان وجود دارد روسپی‌گری کمتر بچشم می‌خورد و در کشورهایی که زن مقامی پست دارد روسپی‌گری بشکلی گسترده‌تر و حادثر دیده میشود .

بیماریهای روانی

جالب این است که در کشورهایی که زن مقامی پست و ناقص دارد ، بموازات این امر ، تصویری اغراق آمیز و دروغین از خصوصیات و ویژگیهای برتر زن در ادبیات و فرهنگ جامعه پدید می آید . این تصویر از آنجا اغراق آمیز و غیر واقعی است که پستی مقام زن بعنوان يك کلیت اجتماعی با احساسات و عواطفی که نسبت به بعضی از زنان وجود دارد ، هماهنگ نیست . در همه جوامع احساس عشق و قدرشناسی فوق العاده ای نسبت به مادران که از همه وجود خود برای تربیت و سعادت کودکان می گذارند ، چشم میخورد و این احساس با تصور پستی و حقارت مقام زن تطبیق نمیکند . باین ترتیب يك نوع دوگانگی و تضاد در عواطف و فکر افراد نسبت به زن بوجود می آید و زنان از نظر مردم جامعه به دو طبقه متمایز تقسیم میشوند : در يك طبقه مادر و معشوقه خیالی قرار میگیرد و در طبقه دیگر معشوقه عملی و همسری که پس از مدتی زندگی زناشویی ، مقام والای خود را از دست میدهد و دچار تحقیرها و بد رفتاریهای مرد میشود . این ابهام و تردید عملا مشکلات متعددی را در مسائل جنسی بوجود می آورد . باین ترتیب که برای غالب مردان ایرانی عشق و نیازهای جنسی دو پدیده کاملاً متمایز تلقی میشود و معمولاً در شخص واحد متمرکز نمی گردد . مرد عادی ایرانی اگر زنی را دوست داشته باشد روابط جنسی را با او کیف و زننده می داند و باین ترتیب در روابط عادی خود با دو نوع زن روبرو میشود : زنی که پاک و آسمانی و غیر قابل دسترس است ، و این زن از فاصله دور و در ذهن و خیال عاشق مورد عشق و دلبستگی بسیار شدید واقع میشود ، و دیگر زنی که وسیله ارضاء نیازهای جنسی است و او پست و حقیر و فاقد ارزش معنوی و انسانی است . این ابهامها و تردیدها که تا حد زیاد معلول مقام و موقعیت خاص زن و ناتوانی مرد ایرانی در شناخت زن بعنوان يك وجود کامل است که مانند سایر انسانها می تواند دارای انواع احساسات انسانی باشد . این تردیدها ضمناً اختلالات گوناگون جنسی را باعث میشود زیرا مرد با زنی ارتباط جنسی برقرار میکند که برای او محبت و احترامی قائل

نیست و نسبت به زنی که دوست دارد، از نظر جنسی سرد و بی تفاوت است. و این امر یکی از مهمترین علل بیماریهای عصبی و روانی است که در جامعه شهری ما بمیزان زیاد بچشم میخورد. با این توضیحات، اگر نظریه فروید را که اختلالات جنسی پایه تمام ناراحتی های روانی است بپذیریم، و لااقل این فکر را قبول کنیم که اختلالات جنسی می تواند در ایجاد بیماریهای روانی مؤثر واقع شود، آنوقت روشن می شود که مقام و موقعیت خاص زن در جامعه ایرانی که از نظر جنسی مشکلاتی را بوجود می آورد، از نظر سلامت روانی کلیه افراد این جامعه تأثیر مضر و مخرب دارد.

افزایش جمعیت

می دانیم که افزایش سریع جمعیت از مسائلی است که فکر بشر کنونی را بخود مشغول و این حقیقت را برای اوروشن ساخته است که اگر این افزایش بصورت فعلی ادامه یابد بزودی مشکلات غیر قابل حلی گریبانگیر بشر خواهد شد که دور نمائی تیره و وحشت انگیز از آینده تمدن بشری مجسم میسازد. گرسنگی، بیماری، آلودگی محیط زیست و سایر مشکلات تا بدان حد گسترش خواهد یافت که بنظر عده ای حتی تصور بقاء نسل بشر مشکل و غیر ممکن می نماید. بهمین جهت سازمانهای مختلف بین المللی و دولتهای گوناگون از سالها پیش در صدد حل مشکل از طریق تشویق افراد به داشتن خانواده کوچکتر و اولاد کمتر برآمده اند. در ایران ضمن تحقیقی که زیر نظر اینجانب از طرف یونسکو و دانشکده حقوق و دیپلماسی فلچر آمریکا با همکاری عده ای از قضات فاضل و دانشمند دادگستری بعمل آمد، کلیه قوانین و مقرراتی که بصورت مثبت و منفی در افزایش جمعیت مؤثر است جمع آوری گردید^۱.

عاملی که بنحو بارز در ازدیاد جمعیت مؤثر شناخته شد، مقام و موقعیت زن ایرانی است در جامعه ما انگیزه های فرهنگی و قانونی متعدد وجود دارد که زن ایرانی را بداشتن اولاد متعدد تشویق میکند و مهمترین عامل مؤثر

۱- قسمتی از این تحقیق را که خود من نوشته ام در سری انتشارات اینس دومؤسه در زمینه «حقوق و جمعیت» زیر عنوان Law and Population Growth in Iran بزودی انتشار می یابد

احساس عدم امنیت زن ایرانی در مقابل مسائل گوناگونی است که موجودیت او را تهدید میکند. برای نمونه زنی که بخانه شوهر میرود و عمر خود را در خانه او بسر می آورد، در صورت طلاق هیچگونه وسیله تأمین معاش و ادامه زندگی - جز نفقه مختصر در موارد استثنائی ندارد. در حالیکه داشتن اولاد اولاً ممکن است تا حدودی شوهر را از دادن طلاق مانع شود، زیرا در فرهنگ ما بخاطر تصورات خاصی که نسبت به نقش مثبت مادر در تربیت فرزندان سالم و تأثیر مخرب بی‌مادری یا زن پدر از همین جهت، وجود دارد، فشار بیشتری نسبت به مردی که صاحب فرزند شده است وجود دارد که زنی خود را طلاق نگوید. بعلاوه چنانچه در خانواده‌ای فرزندان متعدد وجود داشته باشد این امکان هست که اینان بوقت پیری به کمک مادر خود بشتابند و مانع فقر و نابودی کامل او شوند.

علاوه بر مطالبی که در این جزوه ذکر شد دلایل دیگری هم تأثیر مقام و موقعیت زن را نه تنها در ازدیاد جمعیت بلکه از نظر ایجاد مسائل و مشکلات متعدد دیگر اجتماعی کاملاً روشن می‌سازد که وارد بحث آن نمی‌شویم. بهر صورت با همین مختصر که رفت روشن است که مسئله رفع تبعیض از زن و دادن حقوق و مقام و موقعیت ارزنده به زنان فقط یک وظیفه اخلاقی و انسانی نیست، بلکه از جهات اجتماعی و تأمین مصالح کلی جامعه هم ضرورتی انکارناپذیر است که هرچه زودتر باید مورد توجه خاص قرار گیرد و بصورتی که با ارزشها و هدفهای ارزنده جامعه هماهنگی داشته باشد حل و فصل شود. بخصوص که ستمی که به زنان میرود دشمنی بیگانه، نژادی متفاوت و مردمی غیر آشنا را در بر نمیگیرد. بلکه این مادران، خواهران و دختران ما هستند که با نظام موجود رنج می‌برند و رنج آنها ضمناً دامن همه ما و جامعه را فرا میگیرد.

پیشکش پہ تہرستان
www.tabarestan.info